

## - تئوری ذهن و شناخت اجتماعی:

در دهه های اخیر شناخت اجتماعی بیش از پیش مورد توجه پژوهشگران حوزه های مختلف از جمله روان شناسان تحولی نگر، تجربی، اجتماعی و بین فرهنگی قرار گرفته است، شناخت اجتماعی به این معنی است که افراد درباره افکار، احساسات، نگرش ها، انگیزه ها و رفتارهای خود و دیگران چگونه فکر می کنند(شافر، ۲۰۰۰). مطابق نظر فلاول و میلر (۱۹۹۸) شناخت اجتماعی دقیقاً مربوط به دنیای اجتماعی و روان شناختی است نه دنیای فیزیکی و منطقی- ریاضی. موضوع «شناخت اجتماعی» انسان و امور انسانی است و به معنی شناخت مردم و اعمال آنهاست (پینکهام و همکاران ۲۰۰۳) و شناخت اجتماعی بطور کلی برداشت افراد از دنیا، پدیده های اجتماعی، چگونگی سازمان دادن به آنها و نیز فرایندهای شناخت اجتماعی است که از خلال آنها تجربه اجتماعی ادراک و دانش اجتماعی کسب می گردد(محسنی، ۱۳۷۵).

به باور بسیاری از روان شناسان از جمله دیمون و هارت ( ۹۲ - ۱۹۸۲ ) گستره موضوعات شناخت اجتماعی بسیار وسیع تر از گستره موضوعات اجتماعی تفکرات فرد درباره « خود » و ارتباط آن با دنیای اجتماعی و با « دیگران » است (بوکاتکو، ۱۹۹۵). هارت ( ۱۹۹۵ ) شناخت اجتماعی را شامل چند جنبه می داند که عبارتند از:

۱) ادراک خود                      ۲- ادراک دیگری                      ۳) ارتباط ها و قراردادهای نظم بخش و سازمان دهنده ارتباط خود با دیگران

با این ترتیب از نظر هارت شناخت اجتماعی بر شناخت خود و « دیگری » و بر شناخت قوانین اجتماعی حاکم بر رفتار با دیگران، شمول می یابد. از نظر یور کلند شناخت غیر اجتماعی در رابطه با کلمات، اعداد و بطور کلی اشیاء بی جان است و به عنوان شناخت « سرد » یا سخت می توان آن را در مقابل شناخت « نرم » یا « گرم » و زیر مقولات گسترده تر و تعدد یافته تری قرار داد. به باور او هر نوع « فکر » در هر موقعیت اجتماعی یا درباره هر نوع پدیده اجتماعی، یک زمینه بالقوه بررسی در « شناخت اجتماعی » است (یور کلند، ۲۰۰۰).

پیاژه از اولین پایه گذاران بررسی های اصولی درباره شناخت کودک است و در زمینه شناخت اجتماعی نیز اولین بررسی ها را پایه نهاده است. پژوهش های مربوط به گفتار خود محور کودکان حین بازی های گروهی و همکاری با یکدیگر ( پیاژه ۱۹۶۷ ) بطور کلی توصیف او از «خود محوری» نیز به زمینه شناخت اجتماعی ارتباط می یابد.

بررسی عملی این نوع شناخت به تازگی مورد توجه روان شناسان قرار گرفته است و تحقیقات متعددی بر روی آن انجام شده است. یکی از مباحث مهمی که در مورد این شناخت وجود دارد این است که دانش اجتماعی و قضاوت افراد ممکن است توأم با اشتباه باشد. بطور کلی بخش عمده ای از باورها و فرض های افراد درباره رفتار اجتماعی، به لحاظ منطقی - درست و دقیق است و قوانین استنباط و برداشت از جهان اجتماعی اغلب به آنها یاری می رساند، با این وجود، افراد دارای باورهای نادرست و قوانین معیوبی در ذهنشان هستند که منجر به گمراهی آنها می شود.

توجه به مطالب ذکر شده منجر به این شد که در سالهای اخیر، پژوهشگران به بررسی سازه های شناخت اجتماعی نظیر «ادراک شخص»، «مهارتها، پذیرش نقش» و «نظریه ذهن» پردازند (گرادی، کیلی، ۲۰۰۲). رویکرد نظریه ذهن آخرین روند پژوهش درباره تحول شناخت اجتماعی می باشد در دهه ۱۹۸۰ شروع شده و در حال حاضر حوزه غالب پژوهشی در این زمینه می باشد (فلاول و میلر، ۱۹۹۸ به نقل از آستینگتون، ۲۰۰۳)، بطوری که ولمن، کراس و واتسون معتقدند که پژوهش های نظریه ذهن مبتنی بر درک حالت های ذهنی مرکز ثقل پژوهش های حوزه تحولی می باشد. (محسنی - ۱۳۸۳).

شاید ساده ترین توانایی اساسی که تعامل اجتماعی بر پایه آن قرار می گیرد فهم این مطلب باشد که مردم دانش و خواسته هایی دارند که ممکن است با دانش و خواسته های ما متفاوت باشد. این توانایی که به توانایی تئوری ذهن معروف است در دو نیم دهه گذشته، توجه فراوانی نسبت به آن شده است و مطالعاتی در زمینه شناخت آن، جایگاه آن در مغز، ارتباط آن با سایر توانایی های شناختی، رشد هنجار، رشد نابهنجار و آسیب شناسی آن و بالاخره درمان افرادی که در این توانایی نقص یا ضعف دارند، صورت گرفته است. از نظر تاریخی، تئوری ذهن، اولین بار توسط پریماتولوژیست ها، پریماک و وودروف به کار برده شد. آنها معتقد بودند. شامپانزه ها، توانایی درک حالات ذهنی همجنسان خود را دارند (پریماک، وودروف، ۱۹۷۸) پس از آنها این اصطلاح توسط روان شناسان کودک به منظور بررسی رشد دیدگاه گیری، در کودکان مورد استفاده قرار گرفت (لسلی، ۱۹۸۷) پس از آن در آسیب شناسی روانی نیز استفاده از اصطلاح نظریه ذهن آشفته جهت توصیف نشانه های رفتاری کودکان مبتلا به اُتسیم، بطور فزاینده ای مصطلح شد (بارون، کوهن و همکاران، ۱۹۸۷).

امروزه اکثر مطالعات به این نتیجه رسیده اند که کودکان طیف اتیسم و نیز بزرگسالان دارای سندرم آسپرگر که نوع خفیف تراتیسم است مشکلات عمیق و جدی در درک حالات ذهنی سایر افراد دارند (بارون، کوهن و همکاران، ۱۹۹۲).

همچنین تئوری ذهن را به عنوان توانش فرد در اسناد حالت های ذهنی به خود و دیگران و پیش بینی رفتارها بر مبنای حالت های ذهنی تعریف می کنند (لسلی، ۱۹۹۸)؛ تئوری ذهن را به عنوان قدرت ذهن انسان برای تصور کردن حالت های خودش و دیگران تعریف می کند. زان شاین، (۲۰۰۳)، نظریه ذهن را توانایی فرد برای درک حالت های ذهنی دیگران، یا «خواندن ذهن» می نامد. شافر (۲۰۰۰) تئوری ذهن را وجه تمایز «خود عمومی» و «خود خصوصی» می داند که دلالت بر کسب تئوری ذهن دارد درک اینکه مردم حالت های ذهنی از قبیل باورها، امیال و مقاصد دارند که اغلب هدایت کننده رفتار آنهاست. هاپه (۱۹۹۵) معتقد است که توانایی تئوری ذهن به افرادی کمک می کند تا با در نظر گرفتن احساسات، عقاید و نیت های دیگران، توصیف و تبیین صحیح از رفتارشان داشته باشند. استینگتون (۲۰۰۲) نیز تئوری ذهن را درک تکامل اجتماعی بوسیله اسناد، باورها، امیال، قصدها و هیجانها به خود و دیگران به منظور پیش بینی رفتار تعریف می کند.

در خصوص اهمیت تئوری ذهن ولمن (۱۹۹۰ به نقل از گریگوریو همکاران ، ۲۰۰۲) معتقد است که تئوری ذهن پیش نیازی برای درک محیط اجتماعی و لازمه درگیری در رفتارهای اجتماعی رقابت آمیز می باشد. افزون بر این در پژوهش های مختلف تأثیرات نظریه ذهن بر خود تنظیمی و مهارتهای حل مسأله، فرایندهای مهار اجرایی، خود پنداشت، تشخیص نمود از واقعیت، کفایت اجتماعی و مهارتهای بین فردی، درک هیجانات، تفسیر و درک تصاویر مبهم و رفتارهای جامعه پسند، همدلی و همدردی مشخص شده است (گنیزبورگ و همکاران، ۲۰۰۳ به نقل از محسنی ، ۱۳۸۳).

در ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶، جولی و همفری هر یک به طور جداگانه، اظهار کردند پریمات‌ها دارای توانایی‌های شناختی هستند که فراتر از نیازهای تغذیه‌ای و روزمره آنهاست. به بیان آنها، در واقع محیط اجتماعی باعث شده رشد مغز در پریمات‌ها تسریع شود (جولی، ۱۹۹۶، همفری، ۱۹۷۶). علاوه بر آن، پریمات‌ها اساساً جانورانی گروه‌دوست هستند و زندگی دسته‌جمعی نیز منافع زیادی از جمله محافظت در برابر دشمنان و تقسیم غذا برای اعضا به ارمغان می‌آورد (الکساندر، ۱۹۸۷)، از طرف دیگر زندگی گروهی باعث ایجاد رقابت برای شریک جنسی و منابع غذایی می‌شود. این شرایط احتمالاً باعث تحمیل فشاری ویژه در پریمات‌ها در جهت تحول هوش اجتماعی شده است (وایتن، ۲۰۰۰). آن‌چه که در زندگی دسته‌جمعی پریمات‌ها که دارای وابستگی‌های دو طرفه قوی و تعاملات پیچیده هستند مهم می‌باشد این است که هر یک از افراد گروه سایرین را گاهی به عنوان دوستان و گاهی هم به عنوان کسانی که سعی در آسیب رساندن به او دارند، در نظر می‌گیرد. به این معنی که اگر اعضا به یکدیگر اعتماد کنند همکاری دوطرفه شکل می‌گیرد اما گاهی نیز ممکن است برخی از اعضا، فریب را استراتژی مناسب تری بدانند. بدین ترتیب به منظور خنثی کردن فریب، شخص باید قادر به تشخیص فریب باشد (ترایورس، ۱۹۷۱).



## رویکردهای نظری در زمینه نظریه ذهن

۱. نظریه مادیولار. برخی از دانشمندان مثل شال و لسلی (۱۹۹۹) منطقه جداگانه ای برای نظریه ذهن در مغز در نظر می گیرند، مانند سایر توانایی های شناختی که هر یک مناطق اختصاصی در مغز دارند و دسته خاصی از اطلاعات در آن جا پردازش می شوند، به نظر می رسد که مکانیسم نظریه ذهن نیز تنها اطلاعات اجتماعی را پردازش می کند. براساس نظریه مادیولار، رشد نظریه ذهن اساساً وابسته به رشد نورولوژیک - ساختارهای مربوط به آن است. تجربه نیز به نوبه خود، ماشه چکان عمل مکانیسم نظریه ذهن است اما در پدیدآیی اولیه آن دخالتی ندارد.

۲. نظریه - نظریه (مانند پرنر، ۱۹۹۱). این نظریه تفاوت زیادی با نظریه مادیولار دارد. برخلاف نظریه مادیولار، نظریه - نظریه معتقد است تجارب فردی در تشکیل و رشد توانایی نظریه ذهن نقش مهمی دارد. نظریه - نظریه یکی از نظریه های تأثیرگذار حوزه رشد شناختی است و نظریه ذهن یکی از بخش های مهم این نظریه می باشد. این نظریه می گوید که کودکان و یاحتی نوزادان در هر حوزه ای یک نظریه می سازند. به طور مثال کودکان نظریه هایی راجع به زیست شناسی، فیزیک و ذهن دارند. نظریه - نظریه می گوید تفکر کودکان از طریق کشف علمی پیشرفت می کند. به این ترتیب تجارب شخصی باعث بازبینی و سازماندهی مجدد اطلاعات موجود می شود. نظریه - نظریه کودکان را در اصل «دانشمندان کوچک» میدانند یعنی کودکان، نظریه ای راجع به محتویات ذهن سایرین می سازند(بارتس و ولمن، ۱۹۹۵).

۳. نظریه شبیه سازی. این نظریه می گوید که نظریه ذهن، توانایی تصور کردن دیگران است (دیویس و استون، ۱۹۹۵). این نظریه ادعا می کند که درک حالات ذهنی دیگران بستگی زیادی به درون بینی دارد. مطالعات بین فرهنگی نیز نشان می دهند که این توانایی شناختی اصولاً براساس درون بینی است. مانند مدل نظریه-نظریه، فرضیه شبیه سازی بر اهمیت تجربه در شکل گیری مهارت نظریه ذهن تأکید دارد. هریس (۱۹۹۱) به رویکرد نظریه انتقاد می کند و معتقد است که کودکان مانند یک دانشمند نظریه نمی سازند تا آن را مورد آزمایش قرار دهند. بلکه در عوض رفتار دیگران از طریق مقایسه با حالات ذهنی خود فرد و یا تصویر سازی ذهنی ذهن دیگران، تفسیر می شود. یعنی نظریه ذهن به این دلیل رشد می کند که افکار، احساسات و خواسته هایی که کودک تجربه کرده است بر روی سایر مردم فرافکنی می شود.

۴. **نظریه بازنمایی.** این نظریه به این مسئله می پردازد که آیا نظریه ذهن یک توانایی منفرد است یا خود بخشی از یک سیستم بازنمایی (تجسم) بزرگتر می باشد. پرنر (۲۰۰۱) می گوید که نظریه ذهن یک توانایی شناختی اجتماعی مستقل نیست بلکه بخشی از یک سیستم بازنمایی پیچیده است که شامل توانایی های حل مسئله، عملکرد اجرایی، زبان و حافظه است. در مقابل، لسلی (۱۹۸۷) مدل نظریه ذهن مستقل را می پذیرد که حوزه خاصی دارد و ذاتاً وابسته به ریش بوده و در راستای مدل زبانی می باشد. علاوه بر آن توانایی های عمومی مانند حافظه نقش مهمی در رشد نظریه ذهن بازی می کنند.

۵. **نظریه روان شناسی عامه.** اگر چه نظریه ذهن دارای ساختاری اجتماعی است، تنها اخیراً تمرکز پژوهش ها از محدوده فرایندهای شناختی به مطالعه رشد نظریه ذهن داخل بافت اجتماعی کودک تغییر جهت داده اند. نظریه پردازان روان شناسی می گویند که رشد هر نظریه نمی تواند مستقل از بافت اجتماعی که از آن بیرون آمده است صورت گیرد (آستینگتون و اولسون، ۱۹۹۵).